

۱

نظم بین‌المللی در حال گذار

از منظر سازه‌انگاری:

بررسی نقش ایده‌ها، هنجارها و هویت‌ها

حیدرعلی مسعودی^۱

چکیده

نظم بین‌المللی در حال گذار یکی از جذاب‌ترین موضوعات پژوهشی روابط بین‌الملل در دهه‌های اخیر بوده است. وجه مشترک پژوهش‌های واقع‌گرا و لیبرال در این زمینه، تمرکز بر ابعاد مادی نظم بین‌المللی و وجه افتراق آنها ماهیت منازعه‌آمیز یا همکاری‌جویانه سیاست بین‌الملل در دوران گذار است. با وجود این پیشینه نظری، ابعاد معنایی نظم بین‌المللی در حال گذار در این تحقیقات مغفول مانده است. تحقیقات سازه‌انگاران معدود درباره دربار این ابعاد نیز صرفاً برخی ابعاد را مبنا قرار داده‌اند و جامعیت لازم را ندارند. بر این اساس، سؤال اصلی مقاله این است که رویکرد سازه‌نگاری چه کمکی به فهم نظم بین‌المللی در حال گذار می‌کند. برای پاسخ به این سؤال ابتدا ادبیات موجود مورد بررسی قرار خواهد گرفت. سپس چارچوب مفهومی سازه‌انگاران شامل مقوله ایده‌ها، هنجارها و هویت‌ها برای فهم ویژگی‌های نظم بین‌المللی در حال گذار توضیح داده خواهد شد. سپس در سه بخش مقاله، تداوم، فرسایش و ظهور ایده‌ها، هنجارها و هویت‌ها در نظم بین‌المللی در حال گذار مورد بررسی قرار خواهند گرفت. یافته اصلی مقاله این است که روندهای همزمان تداوم، فرسایش و ظهور ایده‌ها، هنجارها و هویت‌ها مهم‌ترین ویژگی نظم بین‌المللی در حال گذار از منظر سازه‌نگاری است.

• واژگان کلیدی

نظم بین‌المللی در حال گذار، سازه‌نگاری، ایده‌ها، هویت‌ها، هنجارها.

مقدمه

در گفتمان سیاست خارجی بسیاری از کشورها از جمله ایران تعبیری مانند «نظام بین‌الملل در حال گذار»، «جهان پساغربی»، «قدرت‌های نوظهور» و «قدرت‌های آسیایی» به فراوانی مشاهده می‌شود. این نشانگان گفتمانی به این معناست که ادراکات جدیدی در حوزه سیاست خارجی کشورها ظهور کرده و کشورها بر مبنای این ادراکات جدید، در صدد بازتعریف نقش خود در نظم بین‌المللی در حال گذار و به‌دست آوردن انسجام ادراکی و آمادگی عملیاتی برای نقش‌آفرینی در ساختن نظم بین‌المللی جدید هستند. به‌نسبت اهمیت موضوع نظم در حال گذار، منابع علمی کافی به زبان فارسی در این زمینه وجود ندارد. منابع انگلیسی نیز عمدتاً تبیین‌های نظری واقع‌گرا و لیبرال از نظم در حال گذار ارائه کرده‌اند.

از یک سو، رویکردهای واقع‌گرا بر تضاد بنیادین منافع مادی آمریکا و چین یعنی قدرت اقتصادی و نظامی تأکید دارند. جان مرشایمر پیش‌بینی می‌کند که چین ثروتمند در صدد توسعه نیروی نظامی خود بر خواهد آمد و این منجر به درگیری و رقابت امنیتی اجتناب‌ناپذیر میان دو کشور خواهد شد (Mearsheimer 2021).^۱ هم‌چنین این استدلال مطرح می‌شود که قدرت اقتصادی چین می‌تواند منجر به توسعه نظامی به خصوص نیروی دریایی این کشور شود و در نتیجه، برتری دریایی آمریکا در آسیای شرقی را به چالش بکشد (Art 2017). از سوی دیگر، طرفداران رویکرد لیبرال مانند جان ایکنبری خوش‌بینانه از تداوم نظم بین‌الملل لیبرال حتی در صورت گذار از هژمونی آمریکا سخن می‌گویند. به نظر ایکنبری چین هرچه قدرتمندتر شود، اقتدار و حقوق بیشتری را در درون نظم بین‌المللی موجود جستجو می‌کند و بنابراین تمایلش به بین‌الملل‌گرایی لیبرال افزایش خواهد یافت (Ikenberry 2014:104-105). در چارچوب همین رویکرد، جوزف نای اگرچه از دهه ۱۹۹۰ تاکنون نظریات گذار از هژمونی نظامی و اقتصادی آمریکا را زیر سؤال برده (Nye 1990:192) و تأکید می‌کند که آمریکا تا سال ۲۰۵۰ هم‌چنان قدرتمندترین کشور جهانی باقی خواهد ماند (Nye 2010:11-12)، اما

^۱. برخی از طرفداران واقع‌گرایی کلاسیک مانند جان کیرشنر دیدگاه‌های مرشایمر را خطرناک و اشتباه می‌دانند چرا که تفکری ساختارگرایی و در نتیجه بیگانه با تاریخ و سیاست است. به نظر کیرشنر رویارویی همه‌جانبه با چین (آنگونه که مرشایمر پیشنهاد می‌کند) نوعی خودکشی سیاسی برای آمریکا است که نه تنها منجر کاهش نفوذ بین‌المللی آمریکا می‌شود بلکه چین را خشمگین تر می‌کند (Kirshner (2012:71)

می‌پذیرد که گذار قدرت بین‌المللی باعث خواهد شد که حتی آمریکا به تنهایی نیز قادر به حل مشکلات متعدد نوظهور مانند تخریب محیط زیست، بیماری‌های واگیردار و ... نباشد (Nye 2011). همین پیش‌بینی خوش‌بینانه را می‌توان در این استدلال دونکومبه و دان دید^۱ که علی‌رغم عقب‌نشینی از ارزش‌های دموکراتیک در دهه اخیر، «خیزش بقیه»^۲ می‌تواند منجر به تولید کالاهای عمومی‌ای شود که در نهایت به تقویت نظم بین‌الملل لیبرال کمک کند (Duncombe and Dunne 2018:42).

وجه مشترک نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل یعنی واقع‌گرایی و لیبرالیسم این است که ماهیت قدرت را عمدتاً مادی فرض می‌کنند و بر این اساس، به امکان تشدید منازعه برد - باخت بر سر این منابع و در نتیجه نابودی نظم لیبرال (تفکر واقع‌گرا) یا امکان تشدید رقابت برد - برد بر سر منابع مادی و در نتیجه تداوم نظم بین‌الملل کنونی (تفکر لیبرال) قائل‌اند. هر دوی این رویکردها به دلیل هستی‌شناسی مادی‌شان، نسبت به جنبه‌های معنایی قدرت و طبعاً گذار قدرت بی‌توجه هستند یا این جنبه‌ها را به دلیل صرفه‌جویی نظری^۳ بلاموضوع می‌دانند.

در سال‌های اخیر برخی محققان روابط بین‌الملل موضوعاتی مانند تغییر نظم بین‌الملل، گذار قدرت، خیزش چین و رقابت آمریکا و چین را از منظر سازه‌نگاری تحلیل کرده‌اند. در عمده این تحقیقات، برخی از مفاهیم سازه‌نگارانه مانند هویت و هنجار یا برخی از موضوعات چالشی در روابط آمریکا و چین را به صورت گزینشی مورد بررسی قرار داده‌اند. از این‌رو، خلأ مطالعه سازه‌نگارانه جامع‌تر درباره نظم بین‌المللی در حال گذار وجود دارد. بر این اساس، سؤال اصلی مقاله این است که رویکرد سازه‌نگاری چه کمکی به فهم نظم در حال بین‌المللی می‌کند. برای پاسخ به این سؤال ابتدا ادبیات موجود مورد بررسی قرار خواهد گرفت. سپس چارچوب مفهومی سازه‌نگارانه شامل مقوله ایده‌ها، هنجارها و هویت‌ها برای فهم ویژگی‌های نظم بین‌المللی در حال گذار توضیح داده خواهد شد. در سه بخش اصلی مقاله، تداوم، فرسایش و ظهور ایده‌ها، هنجارها و هویت‌ها در نظم بین‌المللی در حال گذار مورد بررسی قرار خواهند گرفت. ادعای اصلی مقاله این است که روندهای همزمان تداوم، فرسایش و ظهور ایده‌ها، هنجارها و هویت‌ها مهم‌ترین ویژگی نظم بین‌المللی در حال گذار از منظر سازه‌نگاری است.

¹. Constance Duncombe and Tim Dunne

². Rise of the rest

³. Theoretical parsimony

بررسی ادبیات موجود

دو دسته منابع با رویکرد سازه‌انگاری به بررسی نظم در حال گذار بین‌الملل پرداخته‌اند؛ منابعی که برخی مفاهیم سازه‌انگارانه را برای تحلیل کلی رفتار قدرت‌های نوظهور و رقابت قدرت‌های بزرگ در دوران نظم بین‌المللی در حال گذار به کار برده‌اند و منابعی که خیزش چین را دستمایه تحلیل‌های سازه‌انگارانه قرار داده‌اند. در ادامه به مواردی از آنها اشاره خواهد شد.

منابع درباره رفتار قدرت‌های نوظهور در دوران گذار: کیوان حسینی و چاووشی

(۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان *تحول پذیری «گذار قدرت» بر محور ادبیات معطوف به دگرگونی در نقش و جایگاه آمریکا مکتب افول، آمریکاستیزی و جهان پسا آمریکا* نشان داده‌اند که نظم آمریکامحور پس از جنگ جهانی دوم افول پیدا کرده است و قدرت‌های نوظهور از پذیرش کامل قواعد و هنجارهای نظم موجود سر باز می‌زنند و سودای ایفای نقش پررنگ‌تر در نظم جهانی آینده دارند. این مقاله به نقش قواعد و هنجارهای بین‌المللی به عنوان یکی از موضوعات منازعه در دوران گذار قدرت اشاره می‌کند. اما نقیصه آن این است که سرپیچی قدرت‌های نوظهور از قواعد نظم موجود را در چارچوب نظری منسجمی مورد بحث قرار نمی‌دهد. هدایتی شهیدانی (۱۳۹۷) نیز در مقاله‌ای با عنوان *گذار در ساختار اقتصاد جهانی، رفتار اقتصادی قدرت‌های بزرگ در دوره گذار*، نشان می‌دهد که هژمونی اقتصادی آمریکا دچار فرسایش شده است و کشورهای آسیایی مانند چین، هند و حتی روسیه تلاش می‌کنند با بازتعریف هنجارها، قواعد و ترتیبات نهادی نظم مستقر، از فرصت‌های دوران گذار برای نقش‌آفرینی بیشتر در ترسیم نظم اقتصادی آینده استفاده کنند. این مقاله نیز به چگونگی تحول هنجارها و قواعد در دوران گذار نمی‌پردازد.

در مقاله‌ای دیگر از هون جون کیم (۲۰۱۸) با عنوان *چشم‌اندازهای حقوق بشری در روابط آمریکا و چین: فهم سازه‌انگارانه ادعا می‌شود که هنجارها به‌خصوص هنجارهای حقوق بشری به دلیل ساخت و تداوم تاریخی‌شان، یکی از جنبه‌های مهم و در عین حال مغفول منازعه آمریکا و چین است*. توجه به هنجارها به عنوان عامل مؤثر بر تکوین هویت دولت‌ها و حتمی ندانستن ادغام چین در ساختار نهادی و هنجاری جهان کنونی از نوآوری‌های این مقاله است. مقاله به موضوع نظم در حال گذار به‌طور خاص اشاره نکرده است، ولی رویکرد تکوینی آن به هنجارهای بین‌المللی می‌تواند به تحلیل چگونگی شکل‌گیری هنجارهای نظم جدید بین‌المللی کمک کند. مو شینگای (Shengkai 2015) در مقاله‌ای با عنوان *گذار قدرت و همکاری پیشگیرانه: مسیر روابط جدید چین-آمریکا از دیدگاه سازه‌انگاری فرایندی با اتخاذ رویکرد سازه‌انگاری*

فرایندی، مدل جدیدی از روابط میان قدرت‌های بزرگ را ترسیم می‌کند. بر اساس این برداشت، فرایند تعامل کنش‌گران به خودی خود اهمیت دارد؛ چراکه می‌تواند زمینه شکل‌گیری هنجارها، عواطف و هویت‌های مشترک میان بازیگران را فراهم کند. هم‌چنین بروئر و جانستون^۱ (Breuer and Johnston 2019) در مقاله‌ای با عنوان *الگوهای رفتاری، روایت‌ها و معمای امنیتی نوظهور آمریکا و چین* نشان می‌دهند که چگونه برداشت از چین به‌عنوان «دیگری» با استفاده از توصیفاتمانند چالش‌گر نظم قاعده‌محور^۲ و قدرت تجدیدنظرطلب در گفتمان‌های رسمی، رسانه‌ای و اتاق‌های فکر آمریکایی بر ساخته می‌شود. هر دو مقاله اخیر، بازتعریف هویت‌ها از طریق تعاملات و روایت‌های متقابل را بررسی کرده‌اند و جنبه‌های سازه‌انگاران دیگر از جمله نقش ایده‌ها و هنجارها را مورد توجه قرار نداده‌اند.

منابع درباره خیزش چین از منظر سازه‌انگاری: جین کاشیگا^۳ در بخشی از کتاب خود با عنوان *خیزش چین و نظریه روابط بین‌الملل* (Kachiga 2021b) با تمرکز بر تغییر و تحول هویتی چین در چهار دهه گذشته، انتخاب‌ها و رفتارهای چین را بر اساس مفاهیم سازه‌انگاران توضیح می‌دهد. به موازات تاثیرگذاری چین بر نظم بین‌المللی، انتخاب‌ها و رفتارها و حتی هویت ملی چین تغییر کرده است. به نظر او چین از سال ۱۹۷۸ به بعد بر اساس نوعی از عمل‌گرایی تلاش کرده که هویت بین‌المللی خود را به‌عنوان یک کنش‌گر فعال در عرصه بین‌المللی بازسازی کند. پیامد این تغییر هویتی، تغییر درک از نظام بین‌الملل از درک کمونیستی به درک دولت ملت‌نرمال و در نتیجه حفظ رشد اقتصادی بالا بوده است (Kachiga 2021b:148-163). این منبع از معدود منابع جدیدی است که در تحلیل خیزش چین، از نظریه سازه‌انگاری در کنار بقیه نظریات استفاده کرده است. اما به نظر می‌رسد که تأکید صرف بر مقوله هویت ملی، آن را از یک تحلیل جامع سازه‌انگاران درباره این موضوع دور کرده است و این می‌تواند نقیصه آن تلقی شود.

در همین رویکرد، دیوید شامپاک^۴ (Shambaugh 2013) از مفهوم سازه‌انگاران «هنجار» برای تحلیل خیزش چین استفاده می‌کند. او با الهام از دیدگاه‌های سازه‌انگار، به دو مرحله نهادینه‌شدن هنجارهای جدید اشاره می‌کند؛ مرحله اول، پیروی صوری از هنجارها با نگاه ابزارگرایانه و مرحله دوم، درونی‌کردن عمیق هنجارها به دلیل تغییر هویت دولت است. به

¹. Adam Breuer and A. Johnston

². 'international rules-based order' (RBO)

³. Jean Kachiga

⁴. David Shambaugh

همین دلیل، چین باید از مرحله اول یعنی بهره‌مندی از هنجارهای نظم لیبرال فراتر رود و به سهام‌دار مسئولیت‌پذیر آن تبدیل شود. هم‌چنین او با نگاه سازه‌انگار توصیه می‌کند که جهان باید از طریق آموزش‌های جامعه مدنی و فعالیت‌های رسانه‌ای، به آموزش محققان چینی و تغییر جهان‌بینی و جهت‌گیری آن‌ها به سمت ایده‌هایی مانند حاکمیت قانون، شفافیت، حقوق بشر و حکمرانی جهانی بپردازد و به تعبیر اشمیت و سیکینگ^۱ منجر به درونی‌سازی این ارزش‌ها شود (Schmitz and Sikkink 2002). نقیصه نظری این مقاله یک‌سویه دیدن روند هنجارسازی از غرب به شرق است؛ به این معنا که قدرت‌های غیرغربی را واجد شأن هنجارسازی بین‌المللی نمی‌داند.

چارچوب مفهومی: سازه‌انگاری

سازه‌انگاران بر اهمیت سازه‌های معنایی بین‌دذهنی در سیاست بین‌الملل تأکید دارند. الکساندر ونت بر این نظر است که ساختارهای کلیدی نظام بین‌الملل ماهیت معنایی و بین‌دذهنی دارند تا مادی و عینی (Wendt 1996:48). به تعبیر راگی ساختار نظام بین‌المللی مجموعه‌ای از روابط اجتماعی خاص است که همواره در معرض تغییر و تحول قرار دارند (Ruggie 1998:26). به عبارت دیگر، نظام بین‌الملل در کنار وجوه مادی، ابعاد مهم معنایی دارد که در معرض تغییر و تحول‌اند. مزیت سازه‌انگاری، کمک به تحلیل این تغییرات معنایی است (Meyer 2011:670). از نظر سازه‌انگاران این ابعاد معنایی را می‌توان در قالب سه مفهوم ایده‌ها، هنجارها و هویت‌ها مورد بررسی قرار داد.

ایده‌ها: کوزلووسکی و کراتوچویل^۲ استدلال می‌کنند که تغییر نظم بین‌الملل در ابتدای دهه ۱۹۹۰ محصول شکل‌گیری ایده‌های جدیدی مانند گلاسنوست و پروستریکا در نظام ادراکی شوروی بوده است چرا که توزیع مادی قدرت در فاصله زمانی ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ تفاوت معناداری نکرده است (Koslowski and Kratochwil 1994:226). بسیاری از محققان سازه‌انگار نقش ایده‌ها در عرصه بین‌المللی را صورت‌بندی نظری‌کنند. از جمله بارت و دووال یکی از گونه‌های قدرت را *قدرت گفتمانی* یا *مولد*^۳ می‌دانند. از نظر آن‌ها قدرت مولد به معنای

1. Schmitz and Sikkink

2. Rey Koslowski and Friedrich V. Kratochwil

3. Discursive or productive power

تکوین سوژه‌های اجتماعی از طریق نظام‌های شناخت^۱ است. در واقع قدرت مؤلّد با گفتمان‌ها، فرآیندهای اجتماعی و ساخت قدرت پیوند می‌یابد و از این طریق به تولید، تثبیت و دگرگونی ایده‌ها و معانی اجتماعی و سیاسی می‌پردازد (دیویتاک ۲۳۶:۱۳۹۱؛ Barnett and Duvall 2005:55-56). اگر بتوان روندهای همزمان و متداخل تداوم و فرسایش ایده‌های موجود و امکان ظهور ایده‌های جدید را بررسی کرد، می‌توان برداشتی سازه‌انگارانه از نظم بین‌المللی در حال گذار ارائه کرد.

هنجارها: هنجارها به انتظارات جمعی از رفتار مناسب (Katzenstein 1996:19) یا «قاعده مندی‌ها و الگوهای رفتاری بازیگران» (Hurrell 2002) اطلاق می‌شود. این انتظارات جمعی در نظم بین‌المللی در حال گذار کنونی دستخوش تغییر شده است. الگوهای رفتاری قدیمی در حال از دست دادن جایگاه خود هستند و الگوهای جدید هنوز شکل نگرفته اند. کنش‌گران بین‌المللی رویکردهای متفاوتی نسبت به هنجارهای بین‌المللی دارند. برخی کنش‌گران هنجارهای موجود را زمینه‌ساز فرصت‌های جدید برای خود می‌دانند و از آن‌ها پیروی می‌کنند (Hurrell 2002) و برخی کنش‌گران در صدد تکوین هنجارهای بین‌المللی جدید بر می‌آیند که می‌تواند پیامدهای تحول‌آفرینی بر نظم بین‌المللی داشته باشد (Ruggie 1998:27). بر اساس نظر کوزلووسکی و کراتوچویل تغییر بنیادین نظام بین‌الملل زمانی به وقوع می‌پیوندد که برخی یا همه هنجارهای تکوین‌بخش نظام بین‌الملل تغییر کند. به‌عنوان نمونه یکی از عوامل مؤثر بر تغییر نظام بین‌الملل در دهه ۱۹۹۰ تغییر هنجار مشروعیت سیاسی در منظومه ادراکی مقامات شوروی بوده است (Koslowski, Kratochwil 1994:222-223). بنابراین، می‌توان با بررسی تداوم و فرسایش هنجارهای موجود و امکان ظهور هنجارهای جدید، برداشت سازه‌انگارانه از نظم بین‌المللی در حال گذار به دست داد.

هویت‌ها: الکساندر ونت هویت را بخش جدایی ناپذیر «ساختار فرهنگی نظام بین‌الملل» می‌داند که در تحلیل تغییرات ساختاری نظام بین‌الملل باید مورد توجه قرار گیرد. به نظر او سیاست بین‌الملل جدای از ابعاد مادی، به معنای بازتولید و تحول هویت کنش‌گران بین‌المللی است. این بازتولید و تحول هویت‌ها از طریق فرایندهای بین‌ذاتی در سطح سیاست داخلی و بین‌المللی شکل می‌گیرد (Wendt 1996A:62-63). او میان هویت جمعی^۲ و هویت اجتماعی^۳

¹. systems of knowledge

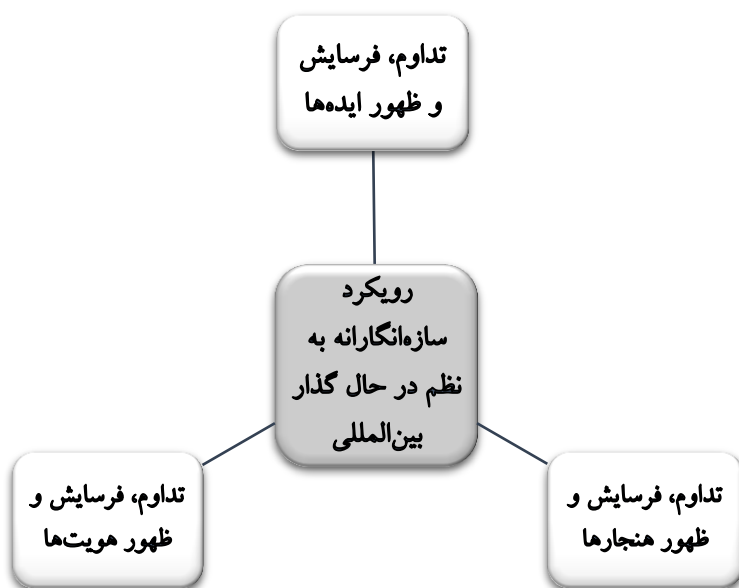
². Corporate identity

³. Social identity

دولت‌ها تمایز قائل می‌شود؛ هویت جمعی دولت را ویژگی‌های ذاتی تشکیل دهنده دولت یعنی امنیت فیزیکی، امنیت هستی شناختی، شناسایی توسط دیگران و توسعه تعریف می‌کند. در مقابل، هویت اجتماعی یا نقش را مجموعه‌ای از معانی می‌داند که یک بازیگر در تعامل خود با دیگران به خودش نسبت می‌دهد (Wendt 1996B:51).

تد هاف^۱ نیز با تاکید بر اهمیت ساختارهای بینا ذهنی بین‌المللی و امکان تغییر آن‌ها، تغییر هویت کنش‌گران را مصداقی از تغییر نظام بین‌الملل می‌داند. او تفاوت و تمایز میان گروه‌های اجتماعی از جمله جوامع انسانی بزرگ را زمینه بالقوه بروز سیاست هویت می‌داند. به نظر او سیاست هویت به معنای منازعه دائمی کنش‌گران برای تولید معنا در عرصه اجتماعی است و از این رو، دولت‌ها به مثابه کنش‌گران جمعی فرض می‌شوند که از طریق صورت‌بندی‌های هویتی جدید، در صدد معناسازی‌های بدیل در عرصه بین‌المللی هستند و این به معنای تغییر نظم بین‌الملل است. بنابراین برای فهم تغییر نظم بین‌الملل باید صورت‌بندی‌های هویتی جدید را بررسی کرد (Hopf 1998:181). بر این اساس، می‌توان نشان داد که چگونه تداوم و فرسایش ایده‌های موجود و ظهور ایده‌های بدیل می‌تواند توزیع هویت بین‌المللی را دستخوش تغییر کند. بر اساس آنچه آمد، می‌توان از منظر سازه‌انگاری به بررسی پویایی ایده‌ها، هنجارها و هویت‌ها در دوران نظم بین‌المللی در حال گذار پرداخت که در شکل زیر مشخص شده است. پویایی عناصر این سازه‌انگاره را می‌توان بر اساس روندهای همزمان تداوم و فرسایش عناصر موجود و ظهور عناصر جدید مورد بررسی قرار داد که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

^۱. Ted Hopf



شکل ۱ چارچوب مفهومی سازه‌انگاری برای تحلیل نظم بین‌المللی در حال گذار
تداوم، فرسایش و ظهور ایده‌ها

اصولاً سه دیدگاه مختلف درباره سرنوشت ایده‌های نظم موجود بین‌المللی تحت عنوان تداوم، فرسایش و ظهور ایده‌های جدید مطرح است که در ادامه به استدلال‌های هر یک از آنها اشاره می‌شود.

تداوم ایده‌ها: این دیدگاه با تکیه بر مفهوم کیهان‌شناسی علمی^۱ استدلال می‌کند که اگرچه قدرت‌های نوظهوری مانند چین در صدد ایجاد نهادهای بدیل نظم آمریکایی خواهند بود و حتی ممکن است هژمونی بین‌المللی ایجاد کنند، اما این کار را در بستر کیهان‌شناسی علمی مشترک و در حوزه‌های اقتصادی، محیط زیستی و مسائل و فنی انجام خواهد شد چراکه حل این مشکلات تنها بر اساس گفتمان‌های علمی فراملی مبتنی و فهم مشترک امکان‌پذیر است. حتی اگر هژمونی چین جایگزین آمریکا شود، باز هم این هژمونی مبتنی بر کیهان‌شناسی علمی

^۱. scientific cosmology

خواهد بود و بنابراین به نوعی شاهد تداوم نظام شناختی و ایده‌های مرکزی آن خواهیم بود (Allan 2018:276-278).

فرسایش ایده‌ها: برای بررسی زمینه‌های فرسایش نظام شناختی حاکم بر نظم بین‌المللی دو راه وجود دارد: اول، بررسی ایده‌های محوری این نظام شناختی و میزان اعتبار آنها در عرصه عمل و دوم، بررسی زمینه‌های تغییر این نظام‌های شناختی. ابتدا ایده‌های مرکزی نظم بین‌المللی لیبرال را بررسی می‌کنیم تا معلوم شود که آیا این ایده‌ها هم‌چنان از قوت و استحکام برخوردارند یا نه. سپس زمینه‌های تغییر نظام‌های شناختی را با تأکید بر نقش تکنولوژی مورد واکاوی قرار می‌دهیم.

ایده‌های مرکزی نظم بین‌الملل لیبرال: وبر و جنتلسون (Weber and Jentleson 2010) به بررسی پنج ایده مرکزی سیاست بین‌الملل در قرن بیستم پرداخته‌اند. به نظر آنها این ایده‌ها را می‌توان در قالب این گزاره‌ها توضیح داد: «صلح بهتر از جنگ است»، «هژمونی (حداقل هژمونی خیرخواه) بهتر از توازن قدرت است»، «سرمایه‌داری بهتر از سوسیالیسم است»، «دموکراسی بهتر از دیکتاتوری است» و «فرهنگ غربی بهتر از فرهنگ بقیه جهان است». از نظر این محققان، این ایده‌ها در معرض تردیدهای جدی قرار گرفته‌اند. در دهه‌های اخیر، ایده مفید بودن صلح فقط برای کشورهای حافظ وضع موجود جذاب بوده است و آمریکا در عراق و افغانستان، روسیه در گرجستان و اوکراین، و رژیم اسرائیل غزه و لبنان اعتنایی به این ایده نکرده‌اند. مفید بودن هژمونی خیرخواه نسبت به موازنه قوا نیز با توجه به تعدد بازیگران بین‌المللی و تکثر مسائل بین‌المللی در معرض تردید اساسی قرار دارد. ایده ترجیح سرمایه‌داری بر سوسیالیسم نیز با چالش مواجه شده است چراکه کشورهای مختلف الگوهای اقتصاد سرمایه‌داری متفاوتی را در پیش گرفته‌اند که دولت در بسیاری از آنها نقش تعیین‌کننده دارد. ترجیح دموکراسی بر سایر اشکال سازماندهی سیاسی نیز به دلیل ناتوانی در ایجاد جوامع عادلانه و همین به دلیل موفقیت‌های خیره‌کننده دولت غیردموکراتیک چین در تامین نیازهای اساسی مردم و خارج کردن میلیون‌ها نفر از مردم از فقر در معرض سؤال قرار گرفته است و این ایده در حال شکل‌گیری است که مشروعیت سیاسی باید برخاسته از اقدامات دولت باشد نه فرایندهایی که دولت بر اساس آن شکل می‌گیرد. ایده جذابیت فرهنگ غربی و به‌خصوص آمریکایی نیز با توجه به تقویت احساسات ضد آمریکایی در جهان و مخالفت روزافزون با یکپارچه‌سازی فرهنگی جوامع در بوته نقد قرار گرفته است. بر اساس این دیدگاه، ایده‌های

محوری نظم بین‌الملل لیبرال جذابیت و مفیدیت خود را برای سیاست بین‌الملل قرن بیست و یکم از دست داده‌اند و باید ایده‌های جدیدی را دنبال کرد (Weber, Jentleson 2010A:3-5).

تأثیر فن‌آوری جدید بر نظام شناختی: یکی از مهم‌ترین عوامل موثر بر نظام‌های شناخت عامل فن‌آوری است. به نظر کوزلووسکی همان‌گونه که پیدایش کاغذهای چاپی منجر به ظهور قراردادهای و اسناد دولتی، نقشه‌های جغرافیایی، انتشار روزنامه‌ها و در نهایت شکل‌گیری نظام بین‌المللی مبتنی بر دولت - ملت شد، فضای سایبر کنونی نیز مستعد ایجاد نظم بین‌المللی مبتنی بر نهادهای غیر سرزمینی و نوعی از «قرون وسطاگرایی»^۱ جدید به تعبیر هدلی بول است بنابراین تغییرات سرسام آور فن‌آورانه می‌تواند به تغییر ایده‌های مرکزی در سیاست داخلی و بین‌المللی بینجامد. تا جایی که می‌توان فن‌آوری را عامل از بین رفتن مرزها، انقلاب در امور نظامی و قدرت گرفتن بازیگران غیردولتی دانست که می‌توانند به رویه‌های سیاسی جدید منجر شوند (Koslowski 2010:229-241).

ظهور ایده‌های جدید: درباره ظهور ایده‌های جدید دو دیدگاه درون‌نظمی و برون‌نظمی وجود دارد؛ طرفداران دیدگاه درون‌نظمی استدلال می‌کنند که آمریکا به‌عنوان پیشرو نظم بین‌المللی مستقر، در شرایط فعلی نه با جنگ ایده‌ها بلکه با بازار ایده‌های مختلف در عرصه جهانی مواجه است و باید الزامات ناشی از این محیط جدید را از جمله محوریت سلیقه مخاطبان، روابط شفاف ارائه‌کنندگان و مخاطبان ایده‌ها و رقابتی‌بودن شدید را بپذیرد (Weber, Jentleson 2010B:19-24). طرفداران دیدگاه برون‌نظمی مانند آچاریا استدلال می‌کنند که به موازات «گذار قدرت»، جهان وارد مرحله «گذار ایده‌ها»^۲ یا «ایده‌های از پایین»^۳ نیز شده است؛ به این معنا که نظریه‌پردازان غیرغربی رفته رفته نقش فزاینده‌ای در تولید ایده‌های جدید در عرصه روابط بین‌الملل بازی می‌کنند. از جمله این ایده‌ها می‌توان به ایده «توسعه انسانی» محبوب الحق و آمارتیا سن، ایده «حاکمیت مسئولیت‌پذیر» فرانسیس دنگ و بحث «اکولوژی و توسعه پایدار» از وانگاری ماتهای اشاره کرد. اگرچه بسیاری از این اندیشمندان در محیط‌های دانشگاهی غربی تحصیل کرده‌اند اما بستر و زمینه فکری تولید ایده‌های آنها غیرغربی است (Acharya 2016:1157). در مجموع، اگرچه شاهد تداوم برخی

¹. Neo medievalism

². Idea shift

³. Idea from below

ایده‌های نظم بین‌الملل موجود هستیم، اما تردید نسبت به ایده‌های لیبرال، ضرورت گذار ایده‌ها به تعبیر آچاریا را دو چندان کرده است.

تداوم، فرسایش و ظهور هنجارها

در دوران گذار نظم بین‌المللی روندهای دوام‌بخشی، فرسایش و ظهور هنجارهای جدید به طور هم‌زمان وجود دارد که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

تداوم هنجارها: در نظم بین‌المللی در حال گذار قدرت‌های مسلط تلاش می‌کنند انتظارات جمعی از رفتار مناسب یا همان هنجارهای موجود را تداوم بخشند. با الهام از دیدگاه هارل (Hurrell 2002) و آچاریا (Acharya 2011:15-16) درباره اشاعه هنجارها می‌توان گفت که هژمونی آمریکا عمدتاً از سه طریق جامعه‌پذیری، پیوند موضوعی و تسلط هژمونیک درصد تثبیت و تداوم هنجارهای موجود است. آمریکا در سال‌های پایانی قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم تلاش کرد با گسترش روابط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، چین را در مسیر جامعه‌پذیری هنجارهای حقوق بشری قرار دهد. تلقی آمریکا این بود که توسعه اقتصادی چین منجر به توسعه سیاسی و نهادینه شدن هنجارهای سیاسی لیبرال دموکراتیک در این کشور خواهد شد. در مورد ایران نیز آمریکا با همین تلقی درصد بود از طریق انعقاد برجام، ضمن تثبیت‌گزینه‌های هنجار منع گسترش هسته‌ای، ایران را به رعایت هنجارهای رفتار نرمال بین‌المللی ترغیب کند. از طرف دیگر آمریکا به‌خصوص در دولت کنونی بایستن تلاش می‌کند پیوندها با متحدان امنیتی خود در ناتو را تقویت کرده و از این طریق ائتلافی دموکراتیک در مقابل قدرت‌های غیردموکراتیک ایجاد نماید. آمریکا از این طریق هم درصدد است که هنجار امنیت دسته جمعی را بر اساس رویکرد صلح دموکراتیک تقویت کند و هم مرزبندی هنجاری میان رفتار امنیتی مطلوب/عادی/مشروع و رفتار امنیتی نامطلوب/غیرعادی/نامشروع را پررنگ نماید. هم‌چنین آمریکا از رویکرد هژمونیک برای تقویت و تحکیم هنجار همکاری بر محور منافع اقتصادی خود در قاره آمریکا بهره می‌برد که نمونه آن بازنگری چارچوب همکاری‌های تجاری نفتاً^۱ و تبدیل آن به قرارداد جدید تحت عنوان یو اس ام سی ای^۲ در دولت ترامپ بود.

فرسایش هنجارها: فرسایش هنجاری در عرصه بین‌الملل در چهار حالت زیر اتفاق می‌افتد:

1. The North American Free Trade Agreement

2. USMCA

خلأ هنجاری: امروز با پیچیدگی تعاملات بین‌المللی، تنوع ارتباطات میان جوامع و پیشرفت‌های سریع علمی، حوزه‌های جدیدی در در زمره موضوعات سیاست بین‌الملل قرار گرفته اند که خلأ هنجاری درباره آنها وجود دارد. یکی از مهم‌ترین این حوزه‌ها حکمرانی فضای سایبر است. امروزه بخش مهمی از تعاملات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی و امنیتی کشورها در فضای سایبر جریان دارد. کشورهای دشمن و رقیب از هیچ کوششی برای ضربه زدن به طرف مقابل از طریق نفوذ در زیرساخت سایبری دریغ نمی‌کنند. آمریکا همواره چین را متهم می‌کند که از طریق جاسوسی سایبری به اطلاعات صنعتی شرکت‌های آمریکایی دسترسی پیدا کرده و از آنها برای پیشرفت صنعتی بهره برده است. حوزه حکمرانی سایبری فاقد قواعد و هنجارهای پذیرفته شده بین‌المللی است و این خلأ می‌تواند یکی از چالش‌های هنجاری میان قدرت‌های مسلط و نوظهور در دوره گذار نظم بین‌المللی باشد.

نقض هنجارها: هنجارهای بین‌المللی به دفعات توسط بازیگران بین‌المللی نقض می‌شوند. آمریکا به‌عنوان معمار اصلی نظم بین‌المللی کنونی، یکی از مهم‌ترین ناقضان هنجارهای آن از جمله هنجار صلح بین‌المللی بوده است. این روند به‌خصوص پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و لشکرکشی آمریکا به خاورمیانه تشدید شد. آمریکا بسیاری از دخالت‌های نظامی خود در کشورهای دیگر را با استناد به اختیارات تفویض شده وسیع به رئیس‌جمهور این کشور بر اساس قانون مبارزه با تروریسم بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر توجیه می‌کند. این تفاسیر موسع و توجیه‌تراشی‌های غیردقیق راه را برای بازیگران بین‌المللی دیگر از جمله روسیه باز می‌کند؛ تا با استناد به خطرات قریب‌الوقوع امنیتی و بر اساس دکترین حقوقی اقدام پیش‌دستانه، بر ضد کشورهای دیگر دست به عملیات نظامی بزنند. بنابراین نقض هنجارهای بین‌المللی به خصوص توسط بانیان نظام بین‌الملل کنونی در واقع ضربه‌زدن به اساس نظام بین‌الملل است.

ابهام هنجاری: ابهام در هنجارهای بین‌المللی زمانی اتفاق می‌افتد که شرایط بین‌المللی به گونه‌ای تغییر کرده باشد که انتظارات جمعی پذیرفته‌شده‌ای در میان قدرت‌های جهانی درباره معیار رفتار مناسب وجود نداشته باشد (Hurrell 2002). واکنش بسیاری از کشورها به حمله روسیه به اوکراین در سال ۲۰۲۲ نمونه‌ای از این انتظارات مبهم و چندپهلوی است. از یک سو کشورهای غربی به رهبری آمریکا این اقدام را مصداق تجاوز نظامی، جرائم جنگی و حتی نسل‌کشی می‌دانند و گروه دیگری از کشورها مانند چین، هند و ایران از اطلاق چنین تعبیری سرباز می‌زنند و موضع صریحی در این باره ندارند. مواضع خنثی چین و هند در قبال اقدام

نظامی روسیه در اوکراین که در رای ممتنع آن‌ها به قطعنامه محکومیت این اقدامات در مجمع عمومی ملل متحد متبلور شد نشان‌دهنده کاهش پابندی قدرت‌های نوظهور به هنجارهای نظم موجود است. این روند می‌تواند حتی به مقاومت در مقابل هنجارهای بین‌المللی موجود تبدیل شود.

مقاومت در مقابل هنجارها: از مصادیق دیگر فرسایش هنجارهای بین‌المللی، مقاومت در مقابل آن‌ها از سوی بازیگران بین‌المللی است. برخی کشورها به دلایل مادی یا ایدئولوژیک هنجارهای بین‌المللی یا نحوه اجرای تبعیض‌آمیز آن را نمی‌پذیرد و صراحتاً در مقابل آن مقاومت می‌کند. معمولاً این کشورها به‌عنوان «دیگری» در نظم بین‌الملل موجود نشان‌دار می‌شوند و هدف سیاست بدنام‌سازی^۱ بین‌المللی قرار می‌گیرد؛ به این معنا که قدرت‌های جهانی طرفدار وضع موجود تلاش می‌کنند با برجسته‌سازی اقدامات و مواضع غیر معمول این بازیگران، سیاست شرم‌دهنده‌سازی را بر علیه این کنش‌گران به اصطلاح «خاطی» در پیش گیرند. اما نکته مهم این است که برخی از این کنش‌گران «خاطی»، در مقابل این رویه قدرت‌های بزرگ منفعل نیستند بلکه در مقابل آن مقاومت می‌کند و حتی مبنای اخلاقی آن را به چالش می‌گیرد. به عنوان نمونه، تلاش ناموفق آمریکا در بدنام‌سازی و شرم‌دهنده‌سازی کوبا و مقاومت این کشور، نشان می‌دهد که اگر آمریکا از مشروعیت اخلاقی کافی در عرصه بین‌المللی برخوردار نباشد، نه تنها قادر نیست فهم مشترکی درباره رفتار مناسب بین‌المللی در میان کشورهای جهان ایجاد کند، بلکه کشور هدف با این رویه مقابله می‌کند (Adler-Nissen 2014: 169-172).

ظهور هنجارهای جدید: هنجارهای بین‌المللی جدید معمولاً در سه حالت ظهور پیدا می‌کنند: جنگ‌ها یا بحران‌های بزرگ جهانی، ظهور قدرت جهانی جدید و ظهور فن‌آوری‌های جدید.

جنگ و بحران‌های بزرگ جهانی: امروزه به همان میزان که احتمال جنگ‌های بزرگ جهانی (به دلیل تهدید ناشی از وجود سلاح‌های هسته‌ای و وابستگی متقابل اقتصادی کشورها) کاهش یافته است، به همان میزان، تنوع بحران‌های بین‌المللی بیشتر شده است. بحران محیط زیست و بحران بیماری‌های همه‌گیر دو نمونه از مهم‌ترین آن‌هاست. توافق اقلیمی پاریس این امیدواری را پدید آورد که کشورها رفته رفته به سمت نهادینه‌سازی اقتصاد سبز حرکت کنند. مالیات بر صنایع آلاینده، اعطای مشوق‌های اقتصادی به صنایع سبز، وضع تعرفه‌های محیط زیستی و کمک به کشورهای در حال توسعه برای گذار به اقتصاد سبز از مهم‌ترین پیشرفت‌ها در زمینه هنجارسازی محیط زیستی به‌شمار می‌روند. درباره بحران بیماری‌های همه‌گیر نیز

^۱. Stigmatization

می‌توان گفت که با توجه به تجربه بحران کرونا، کشورها درصد خواهند بود هنجارها و ضوابط بهداشتی جدیدی را برای ورود و خروج مسافران، واردات مواد غذایی، صادرات کالاهای بهداشتی اضطراری و غیره وضع کنند. دور از انتظار نیست که در صورت تکرار همه‌گیری جهانی، پاسپورت بهداشتی به یکی از لوازم سفرهای بین‌المللی افراد تبدیل شود.

ظهور قدرت جهانی جدید: درباره تأثیر ظهور چین به عنوان قدرت برتر جهانی بر هنجارهای بین‌المللی دو دیدگاه خوش‌بینانه و بدبینانه وجود دارد. طرفداران دیدگاه خوش‌بینانه به ضرورت‌های ناشی از وابستگی متقابل اقتصاد چین و اقتصاد بین‌الملل (Brown 2010:224) یا به درون‌گرایی و انزوای تاریخی چین به عنوان دلایل عدم تمایل چین به هنجارسازی بین‌المللی اشاره می‌کنند (Allan, Vucetic, and Hopf 2018A:24). در مقابل بدبینانی مانند کوپچان پیش‌بینی می‌کنند که چین بعد از تبدیل شدن به قدرت اقتصادی برتر، مشروعیت سیاسی مبتنی بر هنجارهای دموکراتیک را به چالش خواهد کشید و درصد تحمیل هنجارهای برخاسته از فرهنگ و سنن تاریخی خود به دیگران - حداقل در حوزه پیرامونی اش - خواهد بود (Kupchan 2014:235 and 255)؛ مسئله‌ای که می‌تواند یکی از موضوعات مورد منازعه آمریکا و چین باشد (Kim 2018).

ظهور فن‌آوری‌های جدید: در بالا گفته شد که ظهور فن‌آوری جدید می‌تواند به تولید ایده‌های جدید در عرصه بین‌المللی کمک کند. فراتر از این مسئله، بخش مهمی از هنجارهای بین‌المللی در واقع تلاش کشورها برای هنجارمندسازی استفاده از محصولات فن‌آورانه در عرصه سیاست بین‌الملل است. امروز پا به پای پیشرفت فن‌آوری، خلأهای هنجاری متعددی در حوزه‌های فن‌آورانه جدید پدید آمده است. حکمرانی فضای سایبر، نانوتکنولوژی، ربات‌های هوشمند، حکمرانی فضایی، رایانه‌های کوانتومی، اینترنت نسل جدید، هوش مصنوعی، تجارت الکترونیک و حقوق مالکیت معنوی از مهم‌ترین حوزه‌های نیازمند تدوین هنجارهای جدید بین‌المللی هستند. به موازات تشدید جنگ‌های سایبری میان کشورها به خصوص میان کشورهای مختلف، نیاز به تدوین ضوابط و الگوهای رفتاری حاکم بر فضای سایبر به یکی از ضرورت‌های جهان امروز تبدیل شده است. بنابراین تحول فن‌آوری مستلزم تحول هنجارهای حاکم بر کاربرد آنها در عرصه بین‌المللی است.

در مجموع به نظر می‌رسد از یک سو آمریکا و متحدان غربی‌اش تلاش می‌کنند که هنجارهای موجود بین‌المللی هم‌سو با منافع خود را تقویت کرده و کشورهای دیگر را به رعایت

آن‌ها ترغیب کنند یا هنجارهای موجود را در راستای منافع خود باز تفسیر کرده و حتی تغییر دهند. از سوی دیگر، شاهد فرسایش هنجارهای بین‌المللی به دلیل بروز خلأهای هنجاری، نقض هنجارهای بین‌المللی، ابهام هنجاری و حتی مقاومت در مقابل هنجارها از سوی کشورهای مختلف هستیم. این وضعیت مستلزم تدوین هنجارهای بین‌المللی جدید است که ممکن است در پی بروز بحران‌های جهانی، ظهور قدرت‌های جهانی جدید و اقتضات ناشی از فن‌آوری‌های جدید بروز پیدا کنند. تا آن زمان، سناریوی خوش‌بینانه این است که دولت‌ها «تکثر ارزشی و هنجاری» در سیاست بین‌الملل (Kupchan 2014:255) و به تعبیری هم‌زیستی مسالمت‌آمیز مدل‌های واشینگتنی، پکنی، بروکسلی، دهلی‌نویی را بپذیرند و با یکدیگر هم‌زیستی حداقلی و ارتباط عملی^۱ داشته باشند (Kupchan 2012:183-185). در مقابل، سناریوی بدبینانه این است که اقتصاد جهانی گرفتار بحران شود و در شرایطی که «بنیان هنجاری مشترک جهانی» وجود ندارد، قدرت‌های نوظهور ابتکار عمل را در دست گیرند و جهان را به سمت نظم‌های بدیل هدایت کنند (Brown 2010:220-224).

تداوم، فرسایش و ظهور هویت‌ها

تداوم هویت‌ها: ونت در یکی از آثار علمی خود در اواخر قرن بیستم به روند شکل‌گیری هویت‌های جمعی مبتنی بر هم‌گرایی ارزشی بر اساس مصرف‌گرایی، دموکراسی، دولت رفاه و حقوق بشر در قرن بیست‌ویکم اشاره می‌کند. از نظر او، این هم‌گرایی‌های ارزشی می‌تواند از طریق یادگیری اجتماعی متقابل منجر به شکل‌گیری هویت‌های مشترک فراملی شود (Wendt 1996C:56). این ادعای ونت به نوعی در پژوهش‌های آلان و همکاران (Allan, Vucetic, Hopf 2018) مورد تأیید قرار می‌گیرد. آلان و همکاران به تداوم هویت‌های مبتنی بر هویت لیبرال دموکراسی در دوره گذار قدرت بین‌المللی قائل‌اند و این تداوم را مانع سیستمی بزرگ بر سر راه هژمون شدن چین می‌دانند. آن‌ها در پژوهش سازه‌انگاران خود، توزیع هویت لیبرال دموکراسی را در کنار توزیع قدرت مورد بررسی تجربی قرار داده‌اند. آن‌ها با تحلیل گفتمان کتاب‌ها، فیلم‌های سینمایی، رمان‌ها و روزنامه‌های مورد علاقه مردم و نخبگان در کشورهای بزرگ جهان، این نتیجه رسیده‌اند که اکثر مردم جهان هم‌چنان دموکراسی را بهترین نوع سازماندهی سیاسی جوامع می‌دانند ولی درباره اقتصاد لیبرال و بازار آزاد تردیدهای جدی دارند.

^۱. Practical association

از طرف دیگر نخبگان سیاسی کشورها اکثراً نسبت به لیبرال دموکراسی خوشبین هستند. بنابراین با توجه به تمایل کلی مردم و نخبگان به سمت ایده‌های لیبرال دموکراتیک، چین نمی‌تواند جایگاه مهمی در توزیع هویت در نظم بین‌المللی داشته باشد مگر با صرف هزینه زیاد و گذر زمان طولانی. به نظر آن‌ها گفتمان هویت ملی چین، حالت جزیره‌ای، تنگ‌نظرانه و تبلیغاتی دارد و در کوتاه مدت و میان مدت نمی‌تواند بنیان توزیع هویت جدید باشد. ضمن این‌که تفاوت هویتی نخبگان چینی با اصول دموکراسی غربی نشان می‌دهد که چین نمی‌تواند و نمی‌خواهد به عنوان شریک فرودست در نظم فعلی در کنار آمریکا قرار گیرد (آن گونه که هژمونی آمریکا جایگزین هژمونی انگلستان در قرن بیستم شد) (Allan, Vucetic, Hopf 2018B:24).

فرسایش هویت‌ها: اگر بپذیریم که پایه نظم بین‌الملل کنونی، هویت مبتنی بر لیبرال دموکراسی است، می‌توان تمام هویت‌ها زاویه‌دار با لیبرال دموکراسی را عامل فرسایش و تضعیف این هویت پایه‌ای دانست. مهم‌ترین و مؤثرترین هویت آسیب‌زا برای هویت لیبرال دموکراسی، گرایش‌های راست افراطی در کشورهای غربی است. تقویت گرایش راست افراطی در جوامع غربی عمدتاً نتیجه سرخوردگی این جوامع از آثار منفی جهانی شدن بر ساختار اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آن‌هاست. این هویت طیف وسیعی از جنبش‌های افراطی از جمله جنبش‌های پوپولیستی، طرفداران برتری نژاد سفید، گروه‌های نئونازی و بنیادگرایان مذهبی در کشورهای غربی را شامل می‌شود (Perlinger 2012). تفکرات بنیادگرایانه مذهبی و جنبش‌های افراطی ضد لیبرال در کشورهای غربی از زمینه مشترکی برخوردارند؛ رهبران هر دوی این گروه‌ها جهان بینی موعودگرایانه دارند و به دنبال نابودی نظم بین‌المللی لیبرال اند. استیو بن^۱ استراتژیست ارشد سابق کاخ سفید در دوره ترامپ، به عنوان یکی از رهبران جنبش نژادپرستانه رادیکال سفید در آمریکا نه تنها به دنبال جنگ بین اسلام و مسیحیت بلکه به دنبال نابودی کل ساختارهای دولتی بود (Ahmad 2017:261-262). بنابراین می‌توان راست افراطی را عامل فرسایش هویت لیبرال دموکراتیک از درون تلقی کرد. اما باید دید که حتی اگر هویت لیبرال دموکراتیک دچار فرسایش و ضعف شود، آیا هویتی جدید ظهور خواهد کرد؟

ظهور هویت‌های جدید: در شرایط فرسایش بنیان‌های هویتی نظم موجود می‌توان زمینه‌های ظهور هویت‌های بین‌المللی جدید را در سه سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی مورد بررسی قرار داد

^۱. Steve Bannon

هویت‌های جدید در سطح ملی: دوران نظم بین‌المللی در حال گذار در واقع دوران شکل‌گیری صورت‌بندی‌های جدید از هویت اجتماعی یا همان نقش کشورها در عرصه بین‌المللی است. در دوران نظم دوقطبی جنگ سرد دو هویت بین‌المللی جدید تحت عنوان «عدم تعهد» و «قدرت میانی» زاده شد. هویت عدم‌تعهد بر این ایده بنا شده بود که کشورهای ناراضی از نظم موجود بین‌المللی نباید برای تامین نیازهای خود وابسته به ابرقدرت‌های جهانی باشند؛ چرا که هزینه منازعه کلان ابرقدرت‌ها نهایتاً از جیب این کشورها پرداخت خواهد شد. قدرت میانی هم عمدتاً به کشورهای طرفدار حفظ وضع موجود اطلاق می‌شد که از نظر الگوی رفتار بین‌المللی همراه با آمریکا بودند و در این حال تلاش می‌کردند هویت یا برند بین‌المللی متمایز خود را داشته باشند.

به نظر می‌رسد که در دوران نظم بین‌المللی در حال گذار شاهد صورت‌بندی‌های جدید از این سازه‌های هویتی در سطح ملی باشیم. هویت مبتنی بر ایده عدم تعهد به دلیل وابستگی متقابل فزاینده میان کشورها قابلیت اجرایی ندارد، اما تمایل کشورها برای خودمختاری راهبردی از ابرقدرت‌ها و دوری از پیامدهای منفی منازعات کلان نظام بین‌الملل همچنان دغدغه جدی بسیاری از کشورهاست. در عین حال، هویت قدرت میانی حافظ وضع موجود نیز به این دلیل در دوران کنونی جذابیت چندانی ندارد که نظم بین‌المللی در حال تغییر است و طبعاً کشورها نمی‌خواهند از فرصت‌ها و امکان‌های نظم بین‌المللی آینده محروم شوند. با صورت‌بندی مجدد هویت‌های عدم تعهد و قدرت میانی می‌توان از امکان شکل‌گیری هویت بین‌المللی جدیدی به نام «قدرت میانی تجدیدنظرطلب» سخن گفت. ویژگی رفتاری قدرت میانی تجدیدنظرطلب این است که در عین حال که بازیگری فعال در نظم بین‌المللی مستقر است، تلاش می‌کند از فرصت‌ها و امکان‌های دوران گذار در راستای تاثیرگذاری بر نظم آینده استفاده کند.

هویت‌های جدید در عرصه منطقه‌ای: یکی از سناریوهای نظم بین‌الملل آینده نظم جهانی منطقه‌محور است. به تعبیر آچاریا امروزه منطقه‌گرایی عنصر سازنده نظم جهانی است و اشکال جدید هویت منطقه‌ای به سکوی حرکت به سمت نظم جهانی پساوستفالیایی در قرن بیست‌ویکم تبدیل شده‌اند (Acharya 2002:30-31). محققان ایرانی روابط بین‌الملل نیز شکل‌گیری قدرت‌های منطقه‌ای مخالف نظم هژمون را یکی از مشخصه‌های دوران گذار قدرت می‌دانند (فرجی ۱۸۴-۱۴۰۰:۱۸۵) و معتقدند که ایران می‌تواند بازیگر فعال در شکل دادن به نظم جهانی منطقه‌محور به خصوص منطقه‌گرایی مبتنی بر هم‌بستگی اسلامی باشد (قاسمی

1397:179-180). امروزه مناطق به یکی از وجوه رقابت راهبردی قدرت‌های جهانی تبدیل شده‌اند. نمونه بارز آن را می‌توان در رقابت چین و آمریکا در مناطق جغرافیایی جهان از جمله منطقه آسیا - پاسیفیک دید. به‌عنوان نمونه چین در صدد است از طریق طرح کمربند راه^۱ و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های ارتباطی در منطقه آسیا - پاسیفیک و اوراسیای بزرگ به قدرت بلامنازع در این منطقه تبدیل شود. در مقابل، آمریکا تلاش می‌کند با ائتلاف سازی منطقه‌ای شامل زنجیره‌ای از متحدان خود از جمله هند، ژاپن، کره جنوبی و استرالیا پروژه منطقه‌ای ایندو-پاسیفیک^۲ با محوریت هند را پیش برده و از این طریق، نفوذ چین در این منطقه را مهار کند.

هویت‌های جدید در سطح جهانی: اگرچه چین به‌طور تاریخی درصد شکل دادن به هویت‌های جهان‌شمول نبوده است، اما چنان‌چه برنامه‌ریزی مقامات چینی تا سال ۲۰۲۵ به ثمر برسد و به تعبیری هویت بین‌المللی چین از کشوری در حال توسعه به کشوری با اقتصاد پیشرو تغییر کند (Kachiga 2021a:161)، جذابیت مدل توسعه چینی بیشتر خواهد شد و در نتیجه، کنجکاو مردم و نخبگان کشورهای مختلف نسبت به بنیان‌های هویتی و فرهنگی چین افزایش خواهد یافت. گسترش فعالیت‌های بنیاد کنفوسیوس چین در کشورهای مختلف و نیز تلاش محققان چینی روابط بین‌الملل برای ارائه نظریات تلفیقی چینی غربی (Shengkai 2015) و حتی نظریه‌پردازی‌های مبتنی بر هویت چینی در تقابل با هویت غربی (Brook, van Walt Praag, and Boltjes 2018) نشانه‌های برنامه بلندمدت چین برای ایفای نقش هویتی و فرهنگی پررنگ‌تر به موازات توسعه قدرت اقتصادی و نظامی این کشور در جهان است. در مجموع، از یک‌سو هویت دموکراتیک همچنان از ارجحیت ارزشی در میان بسیاری از جوامع برخوردار است و از سوی دیگر، روند آثار منفی ناشی از جهانی‌شدن منجر به ظهور جنبش‌های راست و چپ افراطی در بسیاری از کشورها شده است که می‌تواند خطر درونی برای هویت دموکراتیک باشد. در عین حال، می‌توان زمینه‌های ظهور هویت‌های مختلط یا تلفیقی و هویت‌های مبتنی بر هم‌گرایی‌های منطقه‌ای جدید را مشاهده کرد.

نتیجه‌گیری

عمده تحقیقات درباره نظم بین‌المللی در حال گذار تحت تسلط رویکردهای واقع‌گرایی و لیبرالیسم است. تمرکز اصلی این رویکردها بر ابعاد مادی نظم بین‌المللی و ماهیت منازعه آمیز

¹. BRI

². Indo-Pacific

یا همکاری جویانه سیاست بین‌الملل در دوران گذار است. واقع‌گرایانی مانند مرشایمر و آرت از گریزناپذیری منازعه امنیتی قدرت‌ها و لیبرال‌هایی مانند ایکنبری و نای از امکان تداوم همکاری قدرت‌های جهانی در دوران گذار صحبت می‌کنند. وجه مشترک این دیدگاه‌ها، مادی دیدن مؤلفه‌های قدرت و عدم توجه به ابعاد معنایی نظم بین‌المللی است. برخی تحقیقات سازه‌انگارانه که به بررسی ماهیت نظم بین‌المللی در حال گذار پرداخته‌اند، نگاه تک بعدی دارند و صرفاً برخی از مقولات سازه‌انگارانه را مورد بررسی قرار داده‌اند.

نگارنده در صدد بود با توجه به وجود خلأ نظری درباره ابعاد معنایی نظم بین‌المللی در حال گذار و همین‌طور اهمیت موضوع تحول نظم بین‌الملل در گفتمان سیاست خارجی ایران، با رویکرد سازه‌انگاری به بررسی ویژگی‌های نظم بین‌المللی در حال گذار بپردازد. چارچوب مفهومی مقاله از دل رویکردهای سازه‌انگارانه استخراج شد که شامل سه مقوله ایده‌ها، هنجارها و هویت‌ها در نظم بین‌المللی در حال گذار است. سپس سه فرایند هم‌زمان تداوم، فرسایش و ظهور این مقولات به تفکیک مورد بررسی قرار گرفت. بررسی این سه فرایند درباره ایده‌ها نشان داد که اگرچه شاهد تداوم برخی ایده‌های نظم بین‌الملل موجود هستیم، اما تردید نسبت به ایده‌های لیبرال، ضرورت گذار ایده‌ها به تعبیر آچارپا را دو چندان کرده است. درباره هنجارها هم باید گفت از یک‌سو شاهد تلاش قدرت‌های غربی برای تداوم هنجارهای همکاری جویانه میان خود هستند و از سوی دیگر، شاهد خلأ هنجاری در حوزه‌های نوظهور، نقض هنجارهای آمره بین‌المللی، ابهام هنجاری ناشی از منفعت جویی سیاسی و مقاومت در مقابل هنجارها توسط بازیگران تجدیدنظرطلب هستیم. هم‌چنین باید به ضرورت تدوین هنجارهای جدید ناشی از بحران‌های بین‌المللی، ظهور قدرت‌های جدید و ظهور فن‌آوری‌های نوپدید در آینده نزدیک اندیشید. درباره پویایی هویت‌ها در نظم بین‌المللی در حال گذار هم می‌توان گفت از یک‌سو شاهد تداوم ارجحیت هویت دموکراتیک در بسیاری از جوامع هستیم و از سوی دیگر، زمینه‌های فرسایش این هویت به دلیل سرخوردگی ناشی از روند جهانی‌شدن و ظهور جنبش‌های راست و چپ افراطی در بسیاری از کشورها فراهم شده است. در عین حال، می‌توان زمینه‌های ظهور هویت‌های مختلط یا تلفیقی و هویت‌های مبتنی بر هم‌گرایی‌های منطقه‌ای جدید را مشاهده کرد.

منابع و مأخذ

فارسی:

- دیویتاک، ریچارد (۱۳۹۱)، *پساتجددگرایی در نظریه‌های روابط بین الملل*، اسکات برچیل و همکاران، ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح الله طالبی آرانی، تهران: میزان.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۷)، «گذار در سیستم های بین المللی پیچیده آشوبی»، *پژوهش های راهبردی سیاست*، ۷(۲۴): ۱۵۷-۱۹۰.
- کیوان حسینی، سیداصغر، و مریم چاووشی قمی (۱۳۹۶)، «تحول پذیری «گذار قدرت» بر محور ادبیات معطوف به دگرگونی در نقش و جایگاه آمریکا مکتب افول، آمریکاستیزی و جهان پسا آمریکا»، *پژوهش های روابط بین الملل* ۲۵ (۷): ۴۱-۶۴.
- هدایتی شهیدانی، مهدی (۱۳۹۷)، «گذار در ساختار اقتصاد جهانی؛ رفتار اقتصادی قدرت‌های بزرگ در دوره گذار»، *پژوهش های روابط بین الملل* ۲۸ (۸): ۹۱-۱۲۲.

انگلیسی:

- Acharya, Amitav (2002), "Regionalism and the Emerging World Order. Sovereignty, autonomy, identity", In **New Regionalisms in the Global Political Economy**, edited by Shaun Breslin, Christopher W. Hughes, Nicola Philips and Ben Rosamond, London, New York: Routledge.
- Acharya, Amitav (2011), **Whose Ideas Matter? Agency and Power in Asian Regionalism**, Ithaca: Cornell University Press.
- Acharya, Amitav (2016), 'Idea-shift'. How ideas from the rest are reshaping global order, **Third World Quarterly**, 37 (7): 1156-1170.
- Adler-Nissen, Rebecca (2014), "Stigma Management in International Relations. Transgressive Identities, Norms, and Order in International Society", **International Organization**, 68 (01): 143-176.
- Ahamad, Aisha (2017), "Canadian Values and the Muslim World", **International Journal**, 72 (2): 255-268.
- Allan, Bentley (2018), **Scientific Cosmology and International Orders**. Cambridge, United Kingdom, New York, NY: Cambridge University Press.
- Allan, Bentley & Srdjan, Vucitic and Ted, Hope (2018), "The Distribution of Identity and the Future of International Order. China's Hegemonic Prospects", **International Organization**, 72 (4): 839-869.
- Art, Robert J. (2017), "The United States and the Rise of China", In **International politics. Enduring concepts and contemporary issues**, edited by Robert J. Art and Robert Jervis. Boston: Pearson.
- Barnett, Michael and Duvall, Raymond (2005), "Power in International Politics", **International Organization**, Vol. 59, No. 1, pp. 39-75 (37 pages)

- Breuer, Adam and Jonhston, Alastair Iain (2019), “Memos ,Narratives and the Emergent US–China Security Dilemma”, **Cambridge Review of International Affairs** 32 (4): 429–455.
- Brook ,Timothy, Walt van Praag, Michael van and Boltjes, Miek (2018), **Sacred Mandates:Asian International Relations Since Chinggis Khan**,Chicago, London: The University of Chicago Press.
- Brown, Chris (2010), “Rules and Norms in a Post-Western World”, In **On rules, politics, and knowledge. Friedrich Kratochwil, international relations, and domestic affairs**, edited by Oliver Kessler and Friedrich V. Kratochwil. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Duncombe, Constance and Dunne, Tim(2018), “After liberal world order”, **International Affairs** , Volume 94, Issue 1, pp. 25–42.
- Hope, Ted (1998), “The Promise of Constructivism in International Relations Theory”, **International Security** 23 (1): 171–200.
- Hurrell, Andrew (2002), “Norms and Ethics in International Relations”, in **Handbook of international relations**, edited by Walter Carlsnaes, Thomas Risse, and Beth Simmons,London: sage.
- Ikenberry, G. John (2014), **Power, Order, and Change in World Politics**. Cambridge, New York: Cambridge University Press.
- Kachiga, Jean (2021),**The Rise of China and International Relations Theory**. New York: Peter Lang Publishing.
- Katzenstein, Peter J. (1996), **The Culture of national security. Norms and Identity in World Politics**, New York: Columbia University Press.
- Kim. Hun Joon (2018), The Prospects of Human Rights in US–China Relations: A Constructivist Understanding”, **International Relations of the Asia-Pacific** 20 (1): 91–118.
- Kirshner, J. (2012), “The Tragedy of Offensive Realism:Classical Realism and the Rise of China”, **European Journal of International Relations**, 18 (1): 53–75.
- Koslowski, Rey (2010), Understanding Change in International Politics: Again and Again and Again, In **On Rules, Politics, and Knowledge. Friedrich Kratochwil, International Relations, and Domestic Affairs**, edited by Oliver Kessler and Friedrich V. Kratochwil. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Koslowski, Rey and Kratochwil, Friedrich V. (1994), “Understanding Change in International Politics:The Soviet Empire’s Demise and the International System. **International Organization** 48 (2): 215–247.
- Kupchan, Charles (2012), **No One’s World:The West, the Rising Rest, and the Coming Global Turn** , New York: Oxford University Press.
- Kupchan, Charles (2014), “The Normative Foundations of Hegemony and The Coming Challenge to Pax Americana”, **Security Studies** 23 (2): 219–257.
- Mersheimer, John J. (2021) The Inevitable Rivalry: America, China, and the Tragedy of Great-Power Politics, **Foreign Affairs**, October 30.
- Meyer, Christoph O. (2011), “The Purpose and Pitfalls of Constructivist Forecasting. Insights from Strategic Culture: Research for the European Union’s Evolution as a Military Power1”, **International Studies Quarterly** 55 (3): 669–690.

- Nye, Joseph S.. (1990), "The Changing Nature of World Power", **Political Science Quarterly**, 105 (2): 177.
- Nye, Joseph S. (2010), "The Futures of American Power - Dominance and Decline in Perspective", **Foreign Affairs**, 89: 2-12.
- Nye, Joseph S.(2011), **The Future of Power:Its Changing Nature and Use in the 21st Century**. New York, London: PublicAffairs; Perseus Running
- Perliger, Arie (2012),Challengers from the Sidelines: Understanding America's Violent Far-Right, **Combating Terrorism Center at West Point**, Nov. 1. At: <https://www.jstor.org/stable/resrep05612.1>
- Ruggie, John Gerard (1998),**Constructing the world polity: Essays on International Institutionalisation**, London: Routledge.
- Schmitz, Hans Peter and Kathryn Sikkink (2002), "International Human Rights", In **Handbook of international relations**, edited by Walter Carlsnaes, Thomas Risse-Kappen, Thomas Risse and Beth A. Simmons, London: sage.
- Shambaugh, David (2013), **China Goes Global:The Partial Power**. New York: Oxford University Press.
- Shengkai, MO (2015), "Power Transition and Preventive Cooperation: The Path to China-U.S. New relations from the Perspective of Processual Constructivism", **World Economics and Politics**, No. 02, 16-40+156-157
- Weber, Steven and Jentleson, Bruce W. (2010), **The End of Arrogance: America in the Global Competition of Ideas** , London: Harvard University Press.
- Wendt, Alexander (1996), "Identity and Structural Change in International Politics", In **The Return of Culture and Identity in International Relations Theory**, edited by Yosef Lapid and Friedrich Kratochwil. London: Lynne Rienner Publishers. Inc.